

## رد شبهات بر «فقه اکبر» و «فقه ابسط»

دکتور محمد عمر جويا

۲۳ ثور ۱۴۰۱ هـ ش

Bayyinat.org

برادران سلفی ما، به ویژه سلفی‌های حنفی‌مذهب، برای توجیه عقائد خویش مبنی بر مکان داشتن و جهت داشتن خداوند، و اثبات کردن صفات متشابه چون «ید» و «وجه» به معانی حقیقی این الفاظ، جملاتی را از «فقه اکبر» و «فقه ابسط» وارونه و فریبنده نقل می‌کنند. در این یادداشت، به رد شبهات ایشان درین موارد پرداخته میشود.

### شبهت اول: اثبات «ید» و «وجه» به معانی حقیقی این الفاظ برای خداوند

سلفی‌ها با وصف اینکه لفظ «بلا کیف» را برای ید و وجه بکار می‌برند، در عین زمان معانی حقیقی این الفاظ را به اثبات برسانند، درحالی‌که اثبات معانی حقیقی این الفاظ – یعنی، دست و رویی که جوارح و اعضای بدن استند – خود «کیفیت جستن» شد. زمانی که امام ابوحنیفه می‌گوید «فَمَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ وَالْيَدِ وَالتَّنْفِيسِ فَهُوَ لَهُ صِفَاتٌ بِلاَ كَيْفٍ» (فقه اکبر، صفحه ۳۳)، یعنی: «آنچه را خدای تعالی در قرآن از وجه و ید و نفس یادآوری کرده، این‌ها صفات بلا کیف او استند»، هرگونه باوری که این صفات را به معانی حقیقی این الفاظ بپندارد مردود است.

به همین خاطر، جهت زدودن اندکترین شبهت در این راستا، امام ابوحنیفه همچنان در فقه اکبر می‌گوید:

«وَكُلُّ مَا ذَكَرَهُ الْعُلَمَاءُ بِالْفَارِسِيَّةِ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّاسْمُهُ فَجَائِزُ الْقَوْلِ بِهِ، سِوَى الْيَدِ بِالْفَارِسِيَّةِ، وَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: «بروی خدای» بِلاَ تَشْبِيهِ وَلَا كَيْفِيَّةٍ.» (فقه اکبر، صفحه ۴۲)

ترجمه: «هر آنچه را که علما از صفات خدای تعالی – که نامش بزرگش است – به فارسی یاد کرده اند، گفتن آن جائز است، بجز «ید» به فارسی، و جواز دارد که گفته شود «به روی خدای» بدون تشبیه و بدون کیفیت.»

دلیلی که امام ابوحنیفه بکارگیری «دست» را در زبان فارسی برای خداوند مجاز ندانسته ولی در بکارگیری «روی» مشکلی نمی‌بیند، اینست که «روی» در زبان فارسی بگونه گسترده به شیوه‌های استعاره، مجاز و کنایه

کاربرد دارد، مانند سخنانی چون «او فلان موضوع را به رویم کشید»، «او در به روی خویش بسته است»، «برایم روی نمانده تا او را ببینم»، «او هزار بدی با من کرد ولی من یکبار به روی او نیاوردم»، «از آن رسوایی، من روی خود را نجات دادم»، «از روی احتیاط، این تدابیر را گرفتم»، و ده‌ها کاربرد دیگری که هرگز معنای حقیقی «روی» منظور نمی‌باشد (مراجعه شود به لغت‌نامه دهخدا). ولی «دست» کاربرد غیرحقیقی نسبتاً کمتر دارد، و هر زمانی که از دست یادآوری گردد، ولو که بگونه مجاز و استعاره و کنایه هم باشد - چنانکه گویند: او بر آن طفل یتیم دست کشید (یعنی، شفقت کرد)، یا من دستِ رفاقت با او دادم، و غیره - ذهن انسان معمولاً معنای حقیقی این لفظ را به تصور می‌کشد.

بنابراین، امام ابوحنیفه از روی احتیاط که مبدا در بکارگیری لفظ «دست» برای خداوند متعال کسی چنین پندارد که گویا خداوند را دستی باشد به معنای حقیقی این لفظ، کاربرد دست را به فارسی برای خداوند منع کرده است. همین مسأله را علامه کمال الدین احمد بیاضی‌زاده رومی (متوفای ۱۰۴۴ هـ) نیز یادآور شده است و می‌نویسد:

«اطلاق ید به فارسی ازین رو جواز ندارد که به اثبات عضو [اندام] می‌انجامد، زیرا [مردم] آن را بگونه استعاره بکار نمی‌برند، بر خلاف اطلاق وجه به فارسی زیرا کاربرد آن بگونه استعاره به معنای وجود [و هستی] می‌باشد، خصوصاً اینکه در قول قید گردد که بلا تشبیه» («اشارات المرام من عبارات الإمام»، صفحه ۱۶۰، ترجمه ازینجانب)

علمای بعدی حنفی نیز بر اساس همین سخنان امام ابوحنیفه پیش رفتند، آنگاه که امام ابوالمعین نسفی می‌نویسد:

«جواز دارد که گفته شود خدای تعالی را «ید» است به عربی و نه به فارسی. ید از جمله صفات ازلی بلا کیف و بلا تشبیه خداوند است، مانند شنوایی، بینایی، دانایی، توانایی، حیات، اراده و کلام. خدای تعالی شنواست بدون عضو اندام، بیناست بدون چشم، داناست بدون آلت [و وسیله]، مُرید [یعنی صاحب اراده] است بدون قلب، و متکلم است بدون زبان و دلب. به همین ترتیب، ید از جمله صفات ازلی، بدون کیفیت و تشبیه و اندام، است. پس ما به «ید» و آنچه خداوند تعالی از آن مراد دارد اقرار می‌ورزیم.» («بحر الکلام»، صفحه ۱۰۵)

اما سلفی‌ها با استناد بر سخنان و آرای ابن تیمیه ادعا می‌کنند که سلف صالح این الفاظ را به معنای حقیقی این الفاظ می‌پنداشتند، و هرگونه نفی معنای حقیقی این الفاظ نفی و تعطیل در صفات است. در واقع، سلفی‌ها زمانی که اصطلاح «اثبات» را بکار می‌برند (مثلاً می‌گویند: اثبات ید و وجه) منظورشان همیشه اثبات معنای حقیقی الفاظ می‌باشد. ملا علی قاری در پاسخ به این شبهت ایشان می‌نویسد:

«در رابطه به سخنی که اندر باب سخن او تعالی که گفته اند: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۴۸]، «این ید حقیقی است اما ما کیفیت آن را نمی‌دانیم»، این سخن از اقوال سلف نیست. زیرا کلمه ید بگونه حقیقی

به معنای جارحه [و عضو و اندام] می‌باشد، و این [معنی] برای خداوند متعال محال است، زیرا در آن حقیقت جسم یا تشبیه به میان می‌آید.» (شرح الفقه الأكبر، صفحه ۳۰۲)

این موضوع را امام ابوحنیفه بسیار واضح یادآور شده است:

«لَا يُوصَفُ اللَّهُ تَعَالَى بِصِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ... ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۴۸] لَيْسَتْ كَأَيْدِي خَلْقِهِ وَلَيْسَتْ جَارِحَةً وَهُوَ خَالِقُ الْأَيْدِي، وَوَجْهُهُ لَيْسَ كَوُجُوهِ خَلْقِهِ وَهُوَ خَالِقُ كُلِّ الْوُجُوهِ.» (فقه ايسط، صفحه ۱۷۵)

ترجمه: «خداوند با صفات آفریدگان وصف نمی‌شود... [اینکه فرمود] ﴿دست خدا بالای دست ایشان است﴾ [الفتح: ۴۸] مانند دستان آفریدگان نیست، و نیز عضو اندام نیست، و او تعالی خالق دست‌هاست. و روی او تعالی مانند روی‌های آفریدگان نیست، و او آفریدگار همه روی‌هاست.»

### شبهت دوم: امام ابوحنیفه جداً از تأویل پرهیز می‌نمود

سلفی‌ها با استناد به عبارت زیر فقه اکبر می‌گویند که امام ابوحنیفه از تأویل خودداری می‌نمود. در فقه اکبر آمده است: «وَلَا يُقَالُ إِنَّ يَدَهُ قُدْرَتُهُ أَوْ نِعْمَتُهُ لِأَنَّ فِيهِ إِبْطَالَ الصِّفَةِ وَهُوَ قَوْلُ أَهْلِ الْقَدْرِ وَالْإِعْتِزَالِ، وَلَكِنَّ يَدَهُ صِفَتُهُ بِإِلَّا كَيْفٍ» (فقه اکبر، صفحه ۳۳)، یعنی: «چنین نباید گفته شود که يد او [تنها و تنها] قدرت اوست یا [تنها و تنها] نعمت اوست، زیرا چنین سخن صفتی را [که منظور خداوند بوده] ابطال می‌سازد، و این گفتار قدریه و معتزله است. ولیکن [گفته شود که] يد او صفت بلا کیف است.»

علمای حنفی متقدمی که در سلسله روایت و شاگردی مستقیم امام ابوحنیفه قرار داشتند، این جمله را همانگونه که در بالا ترجمه شد تفسیر نموده اند، یعنی يد نباید تنها و تنها به معنی قدرت یا نعمت تأویل گردد. این مفهوم از بخش دوم این جمله به اثبات می‌رسد، آنگاه که امام ابوحنیفه یادآوری می‌کند آنانی که باورمند به تأویل مطلقه «يد» به قدرت یا نعمت بودند «گفتار قدریه و معتزله است». دقیقاً قدریه و معتزله بر تأویل یگانه از يد حکم می‌کردند. این‌ها هرگز نمی‌گفتند که يد می‌تواند وجوه مختلف تأویل داشته باشد، یا اینکه در دانستن تأویلی که منظور خداوند بوده اظهار عجز کنند. اما سلفی‌ها بدون در نظر داشت مقید بودن این سخن، آن را بگونه ذیل ترجمه می‌کنند: «چنین [مطلقاً] نباید گفته شود که يد او قدرت اوست یا نعمت اوست...» و نتیجه‌گیری می‌کنند که امام ابوحنیفه تأویل صفات متشابه را مردود می‌دانسته است.

ملا علی قاری در «شرح الفقه الأكبر» و نیز علامه بیاضی زاده در «اشارات المرام» تذکر می‌دهند که اجتناب از تأویل تنها مربوط به صفت «يد» می‌شود نه سائر صفات، چنانکه ابوحنیفه نیز در اینجا تنها از «يد» ذکر کرده است و سخن خویش را به سائر صفات متشابه تعمیم نبخشیده است. ملا علی قاری می‌گوید که علمای سلف، منجمله ابوالحسن اشعری، تنها از تأویل «يد» خودداری می‌کردند اما در متباقی صفات متشابه به تأویل می‌پرداختند («ثم رأيت السلف أجمعوا على عدم تأويل اليد وتبعهم الأشعري في ذلك، بخلاف سائر الصفات»، شرح الفقه الأكبر، صفحه ۳۰۱).

این درست است که مجتهدین حنفی در باب تأویل صفات و آیات متشابه به دو دسته بودند: دسته اول که فخرالاسلام ابوالعسر بزدوی، شمس‌الائمه سرخسی، و ابوشکور سالمی (متکلم قرن پنجم هجری) را دربر می‌گرفت، مانند عبدالله بن مبارک یا اهل حدیث امام مالک از تأویل صفات خودداری می‌کردند ولی هرگز معانی حقیقی این الفاظ را به اثبات نمی‌رساندند، زیرا چنین کار خود به معنای کیفیت‌دهی است. در واقع، اجماع مذهب حنفی بر این است که آیات و احادیث متشابه نباید به ظاهر عبارات گرفته شوند، چنانکه امام علاءالدین سمرقندی می‌نویسد:

«وَأَمَّا حَكْمُ الْمُتَشَابِهِ، فَوَجُوبُ الِاعْتِقَادِ عَلَى أَنْ مَا هُوَ مَرَادُ اللَّهِ تَعَالَى مِنْهُ حَقٌّ، مَعَ وَجُوبِ الِاعْتِقَادِ عَلَى أَنْ مَا هُوَ ظَاهِرُهُ غَيْرُ مَرَادٍ، وَأَنْ اعْتِقَادَ ظَاهِرِهِ هُوَ وَبِدَعَةٍ.» (میزان الأصول فی نتائج العقول، صفحه ۳۶۱)  
 «باید اعتقاد ورزیده شود بر اینکه آنچه خداوند از [عبارت] متشابه مراد دارد حق است، با در نظر داشت اینکه آنچه از ظاهر عبارت برمی‌آید مراد نیست. اعتقاد ورزیدن بر ظاهر آن گمراهی و بدعت است.»

دسته دوم علمای حنفی که اکثریت مطلق را - اعم در میان علمای عراق و علمای ماوراءالنهر تشکیل می‌دهد (بشمول برادر خود فخرالاسلام، یعنی صدرالاسلام ابوالیسر بزدوی، و نیز شاگرد فخرالاسلام، یعنی ابوحفص عمر نسفی) - باورمند به تأویل صفات متشابه بودند به شرط اینکه تأویل از مقتضای لفظ بکار برده شود از حیث لغوی خارج نگردد و در موافقت با اصول دین قرار داشته باشد، و نیز با در نظر داشت اینکه هیچ کسی نمی‌تواند حکم کند که تأویل اختیار کرده شده قطعاً همان مراد خداوند متعال است. در این گروه دوم، نه تنها کسانی که در سلسله شاگردی امام ابومنصور ماتریدی بودند، بلکه کسانی چون امام ابراهیم صفار بخاری (نویسنده «تلخیص الأدلّة لقواعد التوحید») که در سلسله شاگردی امام ماتریدی قرار نداشت و در کتاب خود نامی از ابومنصور ماتریدی نمی‌برد، نیز شامل می‌گردند.

به هر حال، چندین مورد در کتاب‌های فقه اکبر، فقه ابسط، و عالم و متعلم وجود دارند که نشان می‌دهند امام ابوحنیفه از تأویل اجتناب نمی‌ورزیده است. بگونه نمونه در فقه اکبر، امام اعظم قرب خدای تعالی را به معنی کرامت و بزرگواری به تأویل می‌گیرد:

«وَلَيْسَ قُرْبُ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا بُعْدُهُ مِنْ طَرِيقِ طَوْلِ الْمَسَافَةِ وَقِصَرِهَا، وَلَكِنْ عَلَى مَعْنَى الْكِرَامَةِ وَالْهَوْنِ.»  
 (فقه اکبر، صفحه ۴۲)

ترجمه: «نزدیکی خدای تعالی و دوری از او به گونه درازی و کوتاهی مسافت [میان بنده و خداوند] نیستند، بلکه به معنی کرامت و خواری استند.»

## شبیه سوم: خداوند در آسمان‌ها مکان دارد

سلفی‌ها بخاطر اثبات مکان به خداوند متعال، به جملات زیر از فقه ابسط اشاره می‌کنند:

«قال أبو حنيفة: مَنْ قَالَ لَا أَعْرِفُ رَبِّي فِي السَّمَاءِ أَوْ فِي الْأَرْضِ فَقَدْ كَفَرَ، وَكَذَا مَنْ قَالَ إِنَّهُ عَلَى الْعَرْشِ وَلَا أَدْرِي الْعَرْشَ أَفِي السَّمَاءِ أَوْ فِي الْأَرْضِ. وَاللَّهُ تَعَالَى يُدْعَى مِنْ أَعْلَى لَا مِنْ أَسْفَلِ.» (فقه ايسط، صفحات ٦٦ و ٦٧)

ترجمه: «ابوحنیفه گفت: هرکه بگوید «نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا در زمین» کافر گشت، و نیز هرکه بگوید «او بر عرش است و نمی‌دانم عرش در آسمان است یا در زمین». و خدای تعالی از [حيث] بالا خوانده می‌شود نه از [حيث] پائین.»

این جملات را سلفی‌ها چنان وارونه تفسیر می‌کنند که گویا امام اعظم گفته باشد که هرکه نداند خداوند در آسمان است کافر گشته، درحالی که معنی درست سخن امام اعظم این است که هرکه بیندازد خداوند مکانی دارد و این مکان را در زمین و آسمان جستجو کند کفر ورزیده است، زیرا خداوند ازینکه در آسمان یا در زمین مکانی داشته باشد منزّه و مبراست.

امام ابو اللیث سمرقندی در «شرح الفقه الأكبر» (که اشتباهاً به امام ابومنصور ماتریدی نسبت داده شده است) می‌نویسد:

«اینکه ابوحنیفه گفت: «هرکه بگوید نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا در زمین کافر گشت»، بدین خاطر است که شخص می‌پندارد خداوند مکانی دارد، پس مشرک گشت. هرکه بر مبنای این آیت که فرموده است ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ٥] بگوید که «نمی‌دانم عرش در آسمان است یا در زمین» نیز کفر ورزیده است، و این به معنی اول برمی‌گردد. زیرا هرکه بگوید «نمی‌دانم عرش در آسمان است یا در زمین»، چنان است که گفته شود «نمی‌دانم خداوند در آسمان است یا در زمین».... کرامیه و مُشبهه گفتند: خداوند بر عرش است بلندی یافته («علواً»)، جای گرفته («مکانیاً») و قرار یافته («ممکناً»)، و اینکه عرش جایگاه («مستقر») اوست، و او را با نزول و آمدن و رفتن وصف می‌کنند.... اما ما می‌گوئیم: عرش [اول] نبود و سپس - به تکوین او تعالی - بود. [سخن ما] از دو حالت بیرون نیست: یا اینکه عرش از برای نشان دادن عظمت و جبروت او بر مخلوقاتش باشد، یا اینکه از برای نیازمندی به نشستن بر آن باشد. جواز ندارد که عرش برای نیازمندی به نشستن بر آن باشد، زیرا نیازمند نمی‌تواند خالق باشد.... پس وجه اول درست است، و آن اینکه عرش برای اظهار عظمت و جبروت او بر خلق است و او نیازی بدان ندارد.... مذهب اهل سنت و جماعت آنست که خدای تعالی بر عرش از حیث بلندی عظمت و ربوبیت («علو عظمة و ربوبية») است نه از حیث بلندی ارتفاع مکان و مسافت. [به همین خاطر] ابوحنیفه گفت: «خدای تعالی از بالا خوانده می‌شود نه از پائین» زیرا پائین وصف ربوبیت و الوهیت نیست.» («شرح الفقه الاکبر»، ابواللیث سمرقندی، صفحات ٢٤-٢٦)

همچنان، علامه بیاضی‌زاده در شرح این سخن امام ابوحنیفه می‌نویسد:

«اینکه ابوحنیفه فرمود «هرکه بگوید که نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا در زمین کافر گشت» به این خاطر است که چنین شخص به باری تعالی جهت و مکان را اختصاص می‌دهد، و هر آنکه مُختص

به جهت و مکان باشد لزوماً محتاج و مُحدث می‌باشد، پس چنین سخنی نُقصِ صریح را در حق او تعالی به بار می‌آورد.... و در این اشاراتی است، نخست اینکه: کسی که بر جسم بودن و جهت داشتن خداوند سخن گوید، منکر وجود موجودی می‌گردد که ماسوای اشیاء است - اشیایی که می‌توان بسوی آن‌ها اشاره حسی نمود. بنابراین، ایشان منکر ذات پروردگاری می‌شوند که منزله ازین‌هاست. پس ناچار که کافر می‌گردند. در این سخن اشاره به حکم کفر [بر چنین شخصی که خداوند را دارای مکان می‌داند] گردید برخلاف معتزله و آنانی که مانند معتزله به انکار صفات درافتاده اند، زیرا معتزله موجود و رای اشیایی که اشاره حسی بسوی شان ممکن است را به اثبات می‌رسانند، با آنکه ایشان در صفات او تعالی [با ما] در اختلاف می‌باشند.» (اشارات المرام، صفحه ۱۶۸)

افزون بر توضیحات امام ابواللیث سمرقندی و کمال‌الدین بیاضی‌زاده، خود امام ابوحنیفه در همین کتاب فقه اَبسط به وضاحت گفته است:

«قُلْتُ: أَرَأَيْتَ لَوْ قِيلَ أَيْنَ اللَّهُ تَعَالَى؟ فَقَالَ: يُقَالُ لَهُ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا مَكَانَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَمْ يَكُنْ أَيْنَ وَلَا خَلْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.» (فقه اَبسط، صفحات ۷۵ و ۷۶)  
ترجمه: «[ابومطیع بلخی گفت که] گفتم: چه می‌گویی اگر کسی بگوید که خدای تعالی کجاست؟ [ابوحنیفه] گفت: به او گفته شود که خدای تعالی بود و مکانی پیش از آنکه مخلوقی را خلق کند وجود نداشت، و خدای تعالی بود و «کجا» وجود نداشت [آنگاه که] چیزی را نیافریده بود و اوست آفریننده هر چیز.»

همچنان ابوحنیفه در وصیت خویش (به روایت ابو یوسف) یادآور می‌شود:

«نُقِرُّ بِأَنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ لَهُ حَاجَةٌ وَاسْتِقْرَارٌ عَلَيْهِ، وَهُوَ حَافِظُ الْعَرْشِ وَغَيْرِ الْعَرْشِ مِنْ غَيْرِ احْتِيَاجٍ، فَلَوْ كَانَ مُحْتَاجًا لَمَا قَدَرَ عَلَى إِيجَادِ الْعَالَمِ وَالْحِفْظِ وَتَدْبِيرِهِ كَالْمَخْلُوقِينَ، وَلَوْ صَارَ مُحْتَاجًا إِلَى الْجُلُوسِ وَالْقَرَارِ، فَاقْبَلْ خَلْقَ الْعَرْشِ أَيْنَ كَلَانَ اللَّهُ تَعَالَى؟ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.» (وصية برواية أبو يوسف، الصفحة ۸۳)

ترجمه: «اقرار می‌کنیم بدین که خدای تعالی بر عرش استواء یافت بدون آنکه بدان نیازی داشته باشد یا بر آن استقرار یابد. او حافظ عرش و غیر از عرش است بدون اینکه [به آن‌ها] احتیاج داشته باشد. اگر محتاج می‌بود، او مانند آفریدگان بر آفرینش و نگهداری و تدبیر جهان توانا نمی‌بود. و اگر احتیاج به نشستن و قرار یافتن می‌داشت، پس پیش از آنکه عرش را بیافریند خدای تعالی کجا بود؟ خداوند ازین بزرگ‌تر و برتر است.»

زمانی که دوستان سلفی ما با این همه جملات صریح از فقه اَبسط، فقه اکبر و وصیت امام ابوحنیفه روبرو می‌شوند، بعضاً صحت این کتاب‌ها را زیر سوال می‌برند و ادعا می‌کنند که چون روایت این کتاب‌ها به حد تواتر نرسیده (یعنی هر یک ازین‌ها توسط یک تن از شاگردان امام ابوحنیفه روایت شده)، گمان تصرف در متن کتاب

از جانب راویان می‌رود. با آنکه این ادعا خود نادرست است، و پرداختن به رد این ادعا از حوصله این یادداشت بیرون است، خوانندگان را به مطالعه مقاله «دَحْضُ الشَّبَهَات» از رستم مهدی در این باره فرا می‌خوانم.

از میان کتاب‌هایی که روایت آن‌ها در حد تواتر می‌باشد، کتاب «الجامع الصغیر» امام محمد شیبانی است که - در پهلوی کتاب «الأصل» یا «المبسوط» او - از جمله کتاب‌های بنیادین مذهب حنفی بشمار می‌رود. الجامع الصغیر توسط شاگردان متعدد امام شیبانی اعم از بلخ و بخارا و اعم از عراق روایت شده است، پس روایت آن در حد تواتر است. در این کتاب، امام شیبانی از امام ابوحنیفه روایت می‌کند که:

«قال أبو حنيفة: ... يكره أن يقول الرجل في دعائه: أسألك بِمَعْقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ» (الجامع الصغیر، صفحه ۴۸۲).

ترجمه: «ابوحنیفه گفت: شخصی اگر در دعایش بگوید که «الهی من ترا از پیمان‌گاه عز در عرشت می‌خوانم»، [اینگونه دعا] ناپسند است.»

فخرالاسلام ابوالعسر بزدوی - که سلفی‌ها همواره سخنان او را از «اصول البزدوی» در باب اجتناب ورزیدن از تأویل یاد می‌کنند - در «شرح الجامع الصغیر» توضیح می‌دهد که: دلیل اینکه امام ابوحنیفه این دعا را مکروه و ناپسند خوانده این است که مبدا چنین الفاظ در ذهن گوینده چنان گمانی را ایجاد کند که گویا عز و بزرگی او تعالی وابسته به عرش است و چون عرش مخلوق است، پس عز او نیز حادث باشد. درحالی‌که او تعالی از ازل دارای عز و بزرگی بوده است. همچنان، امام بزدوی می‌گوید که گروه مُجَسِّمِ این دعا را با الفاظ «بِمَعْقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ» (یعنی، از نشستگاه یا نشیمنگاه عز در عرشت) نیز روایت کرده اند، که صریحاً مکان را به خداوند نسبت می‌دهد و چنین توصیف مردود و باطل است («شرح الجامع الصغیر»، ابوالعسر بزدوی، کتاب الکراهیه، صفحه ۱۴۵). همین مسئله و همین شرح در اکثریت کتب فقهی درج گردیده است، بشمول «مختلف الروایه» العلاء سمرقندی، «الهدایه» مرغینانی، «بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع» کاسانی، و «المحیط البرهانی» محمود ابن مازة بخاری.

باز هم برادران سلفی ما شاید شبهت دیگری را پیش کنند و آن اینکه ابواللیث سمرقندی، مرغینانی، کاسانی و دیگران از جمله علمای ماوراءالنهر بودند و بنابراین پیرو امام ماتریدی بودند که برای سلفی‌ها مقبول نیست. باید روشن ساخت که همه علمای حنفی، چه ماتریدی و چه غیر ماتریدی - به استثنای چند تن افراد انگشت‌شمار چون ابن ابی العز که متأثر از ابن تیمیه بودند - در چنین مسائلی عقیدتی با هم اتفاق نظر داشته اند. مثلاً امام قدوری که از علمای عراق بود و ماتریدی نبود، در توضیح این سخن امام ابوحنیفه در باب این دعاء می‌نویسد:

«وجه قول أبي حنيفة رحمه الله: أنه إذا أضاف العزالي مكان بعينه أوهم كون الموصوف بالعزة في ذلك المكان، والله عز وجل متعالٍ عن ذلك.» (شرح مختصر الكرخي، احمد قدوری، صفحه ۱۲۵۰)

ترجمه: «معنی سخن ابوحنیفه این است که: اگر کسی عز الهی را به مکان مشخصی نسبت دهد، چنین توهمی را ایجاد می‌کند که گویا او تعالی موصوف به عزت خویش در همان مکان باشد، و خدای عزوجل از چنین توصیفی بزرگ و برتر است.»

همچنان، یکی دیگر از علمای عراق، ابو العباس ناطقی طبری، در کتاب «الأجناس» که یکی از مشهورترین و معتبرترین کتب «واقعات» در فقه حنفی است، نیز یادآوری می‌کند که ابوحنیفه این دعا را بدین خاطر ناپسند خوانده که توهم مکان داشتن خداوند را بر عرش ایجاد می‌کند («لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِزَّةً لِلَّهِ الْكَبِيرِ»)، و سپس به سه سلسله راویان از محمد بن سماعه روایت می‌کند که او نظم زیر را از امام محمد شیبانی شنیده و نوشته است («الأجناس»، ناطقی طبری، جلد ۱، صفحه ۴۴۵):

لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ خَلْقًا يَسْتَقِلُّ بِهِ      وَلَا اسْتَوَى رِبْنًا فِيهِ لِمُعْتَقِدٍ  
لَكِنْ عِلَاةٌ لِسُلْطَانٍ وَمَقْدِرَةٍ      لَا بِالْتَّدْقُلِ يَعْلُوهُ وَلَا الصُّعْدِ

یعنی، خداوند هیچ مخلوقی را نیافریده که از او تعالی مستقل باشد، و نه خداوند در مخلوقاتش استواء دارد — برای کسی که معتقد است. ولیکن بلندی و بالایی او تعالی از لحاظ سلطنت و پادشاهی و از لحاظ قدرت و توانایی است، نه از لحاظ انتقال یافتن به بلندی و نه از لحاظ بالا رفتن.

بنابراین، سخنان امام ابوحنیفه در باب تنزیه خداوند از مکان داشتن بر عرش چنانکه در فقه ابسط، وصیت، و الجامع الصغیر آمده واضح و آشکار اند. خداوند را بر عرش یا در آسمان متمکن یا جای گرفته دانستن، چنانکه ابن تیمیه و دیگران باورمند بودند، نزد امام ابوحنیفه نه تنها که مردود است بلکه کفر نیز تلقی می‌گردد.

### شبهت چهارم: عقیده ابن تیمیه با عقیده ابوحنیفه سازگار است.

ادعای سازگاری میان عقائد ابن تیمیه و عقائد امام ابوحنیفه بزرگترین فریب و خیانت است. کفایت می‌کند که تنها به یک نکته اشاره گردد. امام ابوحنیفه در فقه اکبر می‌نویسد: «وَلَا حَدَّ لَهُ»، یعنی: «[ذات] خداوند حد ندارد» (فقه اکبر، صفحه ۳۳). درحالی که چنین عقیدتی نزد ابن تیمیه کفر محسوب می‌شود. ابن تیمیه در کتاب «درء تعارض العقل والنقل» سخن ابوسعید دارمی را موافقانه نقل می‌کند و می‌نویسد:

«فهذا كله وما أشبهه شواهد ودلائل على الحد، ومن لم يعترف به فقد كفر بتنزيل الله وجحد آيات الله.»  
(«درء تعارض العقل والنقل»، جلد ۲، صفحه ۵۸)

ترجمه: «پس همه آنچه [تا اینجا نقل کردیم] و مانند این‌ها، شواهد و دلائل بر حد داشتن [ذات خداوند] می‌باشند. و هر آنکه به این اعتراف نکند، پس به آنچه که خداوند [از قرآن] فرورستاده است کفر ورزیده و آیات خداوند را انکار نموده است.»

پس به زعم ابن تیمیه، امام ابوحنیفه با گفتن اینکه «خداوند حد ندارد» جاحد و کافر گشته است. برای پذیرش این واقعیت، بدانیم که ضرور نیست کسی کسی را نام گرفته تکفیر کرده باشد. هم سخنان ابن تیمیه و هم سخنان ابوحنیفه درین مورد صراحت دارند. بنابراین، جمع کردن میان عقائد ابن تیمیه و ابوحنیفه نه تنها که ممکن نیست، بلکه انسان را به تناقض‌های فکری و عقیدتی می‌کشاند که هیچ عاقل و خردمندی نمی‌خواهد به چنین اشتباهی درافتد.



## منابع و مأخذ:

ابوحنيفة، نعمان بن ثابت: «الفقه الأكبر» به روایت حماد بن ابوحنيفة، در «الفقه الأكبر ويلييه وصية أبي حنيفة لأصحابه»، تصحيح ابوشعبة السنبادي. نشر مجازى.

ابوحنيفة، نعمان بن ثابت: «الفقه الأبسط» يا الفقه الأكبر به روایت ابومطيع حكم بلخي، در «الفقه الأكبر ويلييه وصية أبي حنيفة لأصحابه»، تصحيح ابوشعبة السنبادي. نشر مجازى.

ابوحنيفة، نعمان بن ثابت: «وصية» به روایت ابو يوسف، در «الفقه الأكبر ويلييه وصية أبي حنيفة لأصحابه»، تصحيح ابوشعبة السنبادي. نشر مجازى.

ابن تيمية، «درء تعارض العقل والنقل»، تصحيح محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود: ١٤١١ هـ.

بزدوى، ابو العسر: «شرح الجامع الصغير»، تصحيح ثريا الصبحي، رسالة الماجستير: «شرح الجامع الصغير: من بداية كتاب الشفعة إلى آخر مسائل متفرقة»، جامعة أم القرى السعودية: ١٤٢٩ هـ.

بياضى زاده، احمد بن حسن بسنوى رومى: «إشارات المرام من عبارات الإمام أبي حنيفة النعمان»، تصحيح احمد فريد المزيدي، دار الكتب علمية، بيروت: ٢٠٠٧ م.

سمرقندى، ابو الليث: «شرح الفقه الأكبر» (شرح فقه ابسط يا فقه اكبر به روایت ابومطيع بلخي است كه به اشتباه به ابومنصور ماتريدي منسوب گردیده)، در «الرسائل السبعة في العقائد»، به اهتمام ابوعبدالله بن احمد المقديسى، دار البصائر، قاهره: ٢٠٠٩ م.

سمرقندى، علاء الدين ابوبكر: «ميزان الأصول في نتائج العقول»، تصحيح محمد زكى عبدالبر، دار الكتب القطرية، دوحه: ١٩٨٤ م.

شيبانى، محمد: «الجامع الصغير»، تصحيح عبد الحي اللكنوي («الجامع الصغير مع شرحه النافع الكبير»)، إدارة القرآن والعلوم الإسلامية، كراچى: ١٩٩٠ م.

طبرى، ابوالعباس ناطقى جرجانى: «الأجناس في فروع الفقه الحنفى»، دار المآثور، المدينة: ١٤٣٧ هـ.

قدورى، احمد: «شرح مختصر الكرخي»، كتاب الإباحة والحظر: باب مسائل منثورة.

ملا على قارى، «شرح الفقه الأكبر: منح الروض الأزهر»، تصحيح وهي سليمان غاوجى، دار البشائر الإسلامية، بيروت: ١٩٩٨ م.

مهدى، رستم: «دحض الشبهات»: [https://archive.org/details/dahd\\_al\\_shubuhah](https://archive.org/details/dahd_al_shubuhah)

نسفى، ابو المعين ميمون بن محمد: «بجر الكلام». به تصحيح محمد صالح فرفور. مكتبة دار الفرفور. دمشق: ٢٠٠٠ م.